

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰

یادداشت پورتال:

الله الحمد که استاد سخن و فخر الشعراء، جناب "اسیر" صاحب، بعد از صحتیابی کامل، باز پورتال خود، "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را مورد تفقد قرار داده و خاطره ای بس دل انگیز از نیم قرن پیش کابل نازنین را فرستاده اند. ما در حالی که مقدم و جایگاه استاد را مانند همیشه گرامی میداریم، طول عمر و بقای سلامت ایشان آرزو کرده و دعاء میکنیم، که قلمرو سخن از برکات ایشان همیشه فائز و مستفید بماند. سرفراز دارین باشند!

با احترام و ارادت

اداره پورتال AA-AA

استاد محمد نسیم "اسیر"
فرنکفورت – ۲۶ سپتمبر ۲۰۱۰

بازگشت از سفر

خاطره ای از خاطره ها

مشکل بی نظمیا و درد طاقت فرسای ستون فقرات که از چند سال به این طرف دامنگیر بود، بالاخره مرا واداشت تا خود را به دم تیغ جراحان قرار بدهم و چند روزی را در شفاخانه و بعد در استراحتگاه بگذرانم که اینک خوش بختانه بعد از سپری شدن یکماه و گرفتن نتیجه مثبت، خود را دوباره در برابر محبت عزیزان می یابم. من که از همکاران ناتوان و کمینه پورتال وزین و دوست داشتنی "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" می باشم متأسفانه نتوانستم در دوران غیابت به همکاریهای خود ادامه بدهم. اما دست اندرکاران محترم پورتال، با بزرگواری، چراغ مرا در سایت وزین خود روشن نگه داشته و هر روز شعری از من به نشر می رسانند.

اینک دوباره با صحتیابی و دست به قلم بردن، آرزومندم، همکاریهای خود را با ایشان از سر آغاز نموده و ادامه بدهم. این کار مرا به یاد خاطره ای در دامن زیبای وطن می اندازد که انگیزه سرودن شعری بنام "بازگشت از سفر" شد، که قصه آن برای دوستان خالی از دلچسپی نخواهد بود.

در دهه سی شمسی غالباً اشعار انتقادی من در نشریه های کابل از جمله روزنامه "انیس" به نشر می رسید، اما در این نوشته های انتقادی باید مرااتب و مراحتی میبشد. بدین معنی که نویسنده یا شاعر بایست حد خود را می شناخت، پای خود را از گلیم خود بیشتر دراز نمیکرد، قاطرهای دولت را تور نمیداد، به اعضای کابینه و حکومت نمی تاخت، تنها بر آنانی می توانست انگشت انتقاد بگذارد و زخم زبان برساند که ارتباطی به مقام های بالا نداشته و یک سر و گردن از دیگران بلند تر نباشد. یعنی

تنها می شد بر اصناف پائین اجتماع، چون قصاب، نانوا، نجار، گلکار و بعضا با جرأت در چوکات دولت بر مامور پائین رتبه و یا مدیر اداره، تاخت و تاز نمود، چنانچه شعر انتقادی که با این نوشته تقدیم خوانندگان عزیز میشود هم در همین محدوده سروده شده است.

در گرماگرم انتشار این انتقادات، وظیفه ای پیش آمد که من مجبور به سفر و ترک کابل شدم و سلسله همکاریهای قلمی هفته وار من با نشریات به رکود مواجه شد. این سفر به غرض اجرای وظیفه مقدس عسکری در اثر اعلان سفربری در برابر تجاوز پاکستان به یکی از سرحدات در جنوب وطن بود که از شروع برج ثور تا اخیر برج اسد ۱۳۳۴ هـ ش مدت چار ماه در شهر گردیز ادامه یافت. قرار گرفتن در سنگر به غرض دفاع از وطن و نوامیس ملی در برابر دشمن مکار سبب شد که سلسله نشر اشعارم در روزنامه انیس به تعویق بیفتد، با اختتام دوره سفربری و عودت به کابل با تقدیم شعر ذیل سلسله نشر اشعار انتقادی من در نشریه ها دوباره آغاز یافت، که امیدوارم در آینده، بخشی از آن اشعار انتقادی را از طریق پورتال وزین "افغانستان آزاد - آزادافغانستان"، بدست نشر بسپارم :

باز اینک از سفر آمد اسیر از سفر اندر حضر آمد اسیر

چند روزی زد چکر، آمد اسیر چون سمارق باز برآمد اسیر

بود پنهان، در نظر آمد اسیر

باخبر باش ای مدیر رشوه خوار ای که دور از ما نمودی زهر مار

رشوت از حد فزون و بی شمار چند غرق رشوه آخر هوش دار

ای ز دنیا بی خبر، آمد اسیر

ما برفتیم و تو کار تو کدی بر زدی دست و گلی در او کدی

روزها بر میز دفتر خو کدی میله در پغمان شب ماتو کدی

می زدی هر سو چکر آمد اسیر

گه ز حرف من لبت میشد کشال گاه میگردی سر من قیل و قال

بودی از نابودنم آسوده حال میزدی در جان مردم مکر و چال

ای مدیر حيله گر، آمد اسیر

دور بودیم و قلم فرسوده بود جای کاکا چرسی هم در دوده بود

خاطرش با بوغه ای آسوده بود چشم از خواب سحر نکشوده بود

باز چون زنگ خطر آمد اسیر

ای کبابی، ای قصاب، ای بنیه گر ای خیاط، ای پینه دوز، ای داکتر

چند پشت پرده صد مکر و هنر ساعت تان تیر بود بی ما اگر

باش اینک پرده در آمد اسیر

ای قناد، ای بوت دوز، ای سیمسار ای علاف، ای بنیه گر، ای تیکه دار

کارها کردند بی ما بی شمار گرچه چندی دور بود از اختیار

با خبر!! بار دگر آمد اسیر

ای جوان کاکه، ای بیهوده گو آدمم تا با تو گوردم رو برو

با تو خواهم گفت گپ ها مو به مو آنچه می گردی به همراهی گلو

با خبر شو، با خبر، آمد اسیر

آمدم تا یک دوسه تا دوزنم شاروالی را گــــپای نوزنم
سر به شهر کهنه و هم نوزنم آتش بیچارگان را اوزنم
آری آری بــــاز بر آمد اسیر

باز اینک با "انیس" ای دوستان درد مردم را کــــنم یکسر بیان
گفتنیها بی حد است و یک جهان آری آری مــــژده ای همشهریان
کز سفر سوی حضر آمد اسیر

بعد ازین، این ما و گفتنهای ما باز گــــوش مردم و غوغای ما
کله بی نشان و پــــای ما ای که دایم داشتی سودای ما
خوش بشین بار دگر آمد اسیر

این بود خاطره ای فراموش نشدنی از دوران جوانی در دامن پاک مادر وطن و شعری که پوره
پنجاه و پنج سال قبل با شرایط و محدودیتهای همان دوران که نویسندگان و شعراء نمیتوانستند یک
قدم هم از آن مقررات تخطی نمایند، سروده شده است.

م. نسیم «اسیر»

۱۲ اسد ۱۳۳۴

کابل زیبا